

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَهُمْ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۱۱۵) إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (۱۱۶) لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِن بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ (۱۱۷) وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحَبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۱۱۸) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ (۱۱۹)

توصیه تشکیلاتی؛ با صادقان باشید!

در این آیات ۱۱۵ که ارتباط داشت با آیات قبل، ارتباطات با مشرکین و منحرفین نهی شده است. ادامه این بحث در آیه ۱۱۹ است. می‌گوید: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ**. یک وقت می‌گویند شما خودتان صادق باشید و یک موقع می‌خواهید تشکیلاتی داشته باشید پس می‌گویند با صادقین باشید. برای همین نگفته است که کونوا الصادقین، خوب این در دیگر دستورات دینی آمده است که باید صادق باشید. این که می‌گویند با صادقین باشید؛ یعنی این که این اکیپ و انجمنی که می‌خواهید تشکیل دهید، با چه کسانی باشید. در ارتباط عاطفی با مشرکین و عدو لایله و منحرفین نباشید، بلکه با صادقین هم پیمان باشید. صدق هم بیش از این که صدق در گفتار ببینید در قرآن، صدقی منظور است که ما در فارسی هم می‌گوییم که اگر راست می‌گویی فلان کار را بکن! یعنی ممکن است حرفی که می‌زنم درست و خوب باشد ولی **علامت راستگویی** من در این جا این است که کاری را انجام دهم و عملی کنم.

صدق در رفتار از صدق در گفتار مهم‌تر است

لذا **صدق در رفتار** بیش از **صدق در گفتار** داریم. آیه ۱۷۷ بقره را ببینید: لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَءَاتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَءَاتَى الزَّكَاةَ وَالْمُؤْفُونَ بَعْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ *

صادق چه کسی است؟

لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ برّ و نیکی این نیست که شما در نماز رویت را به سمت مشرق یا مغرب بچرخانی، نیکی این نیست. پس چیست؟ وَلَكِنَّ الْبِرَّ؛ اما بر و نیکی مَنْ ءَامَنَ؛ کسی است که، در حالی که نیکی، فرد نیست! ولی این جا این گونه تعریف می شود که مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَءَاتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ؛ با این که خودش دوست دارد، آن را می بخشد به ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ؛ در راه آزاد کردن بندها وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَءَاتَى الزَّكَاةَ؛ و نماز را اقامه می کند و زکات پرداخت می کند وَالْمُؤْفُونَ بَعْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا؛ وقتی که عهد می بندد به عهدش وفا می کند

صبر بی باکی در عمل است، نه ضعف

(۵۷: ۰۷) وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ در بآساء و سختی و در بیماری ها و در میدان جنگ **صابر** است، صابر است؛ یعنی بی باک است. صبر به معنای **ایستادن** نیست بلکه به معنای **تجلّد** و **بی باکی** است اتفاقاً. کسی که در کوه نوردی وا داده، بهش می گویند صبر کن! صبر کن یعنی بشین یا بیا؟ یعنی بلند شو بیا! متأسفانه خیلی وقت ها به آدم های **ضعیف النفس** می گویند صبور که وقتی به خودش توهین کنند، چیزی نمی گوید! به دینش توهین کنند چیزی نمی گوید! طرف از فقر فقرا می گذرد و هیچ چیزش نمی شود و آن وقت یک مرغ هم جلویش نمی شود کشت! این ضعف است نه صبر! صبر آن است که بی باکی می کند و **در صحنه** می ماند وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ بعد به این ها می گوید که **أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا؛** این ها راست

می‌گویند. (۴۰: ۰۹) این همین تعبیر فارسی اگر راست می‌گویی، فلان کار را بکن! خیلی وقت‌ها در گفتار راست می‌گوییم ولی انجام نمی‌دهیم، پس راست نمی‌گوییم! در گفتار می‌گوید خدا هست معاد هست، قیامت هست حساب و کتاب هست. خوب دارد راست می‌گوید، ولی اگر این حرف‌ها او را به حرکت وا نمی‌دارد، پس دارد دروغ می‌گوید.

صدق یعنی انطباق اعتقادات با عمل

این تعبیر به مراتب از صدق در گفتار بالاتر است، زیرا صدق در گفتار و عقاید داشتن با این که خوب است ولی ساده است و میدان رزم ندارد. حضرت علی(ع) می‌فرماید^۱ **الْحَقُّ أَوْسَعُ الْأَشْيَاءِ فِي التَّوَصُّفِ**؛ حق وسیع‌ترین جولانگاه را دارد برای این که آدم وصف کند و بگوید کدام کار خوب است و کدام کار بد است **وَأَضْيَقُهَا فِي التَّنَاصُفِ**؛ ولی در تناصف و عمل، ضیق‌ترین مجال را دارد. همین را که گفته‌ای بخواهی عمل کنی یا بر مقتضای آن عمل کنی، تنگ‌ترین مجال را دارد؛ بنابراین صدق در قرآن، بیشتر از صدق در گفتار، به معنای مطابقت گفتار با عمل است، **انطباق اعتقادات و عمل**. برای همین دارد که **مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ** (احزاب: ۲۳) یعنی از مؤمنین کسانی هستند که راست گفتند، سر عهدشان راست گفتند. صادقون‌های قرآن را ببینید؛ می‌گوید کسانی که **جهاد** کردند این‌ها **صادق** اند و راست می‌گویند.

خداوند راه تقوا را برای همه تبیین کرده است

اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ (۱۱۹)؛ شما اگر می‌خواهید انجمنی تشکیل بدهید پیوندی داشته باشید، با صادقین باش، با آدم‌های راست‌کردار، نه با آدمی که یک چیزی می‌گوید و یک کار دیگر می‌کند! در این میانه‌ی بحث، حرفی است و آن این که شما می‌توانید بگویید که کسانی هم که مشرک شدند، تقصیر خودشان نبود و تربیت خانوادگی بد بوده و ...

جواب: وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَهُمْ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ (۱۱۵) خوب به مفردات آیه توجه کنید. مَا كَانَ اللَّهُ گفتیم به معنای نفی شأنت است، اصلاً در شأن خداوند نیست که اضلال کند. خدا اصلاً اضلال نمی‌کند، بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَهُمْ؛ آیا بعد از این که هدایت کرده بخواهد اضلال کند؟ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ بگذارید تفاوت این آیه را با آیات مشابه ببینیم؛ مثلاً وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا (اسراء: ۱۵)؛ ما عذاب نمی‌کنیم مگر این که رسول بفرستیم؛ یعنی رسول بیاید و هدایت‌های ابتدایی را بیاورد و آن وقت اگر کسی نپذیرفت عذاب می‌کنیم. یک موقع بحث این است و گاهی بالاتر از این حرف‌هاست. این آیه را به عنوان تیتراژ بحث می‌گویند و سپس تطبیق آن را بر بحثی از توبه. در ادامه‌اش می‌گوید. بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَهُمْ؛ بعد از این که خداوند هدایت‌های عمومی‌اش را می‌آورد يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ؛ تبیین می‌کند ماده‌ی تقوا را برای شخص، بارها و بارها. نگفته وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ آیه این نیست که بشود شبیه آن آیه سوره اسراء. اگر این بود؛ یعنی این که خداوند تبیین‌هایش را می‌کند و بعداً عذاب می‌کند، معادل همان آیه‌ی بِالْأَمَّا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا، ولی این نیست، بلکه به این معنی است که خداوند هیچ‌کس را گمراه نمی‌کند بعد از این که هدایتش کرده، مگر این که تبیین‌هایش را هم بکند. يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ؛ یعنی مرتب تبیین می‌کند برای شخص. ببینید يُبَيِّنَ در باب تفعیل است که در قرآن پُر است! سرّش چیست که این قدر باب تفعیل در قرآن وجود دارد؟ این مطلب را در خَلَفُوا هم می‌گوییم؛ یعنی خرده و خرده و به تدریج خداوند تبیین‌هایش را می‌کند. هی برای شخص حجت تمام می‌کند، خدا که ول نمی‌کند. با حوادث مختلف حجت‌ها را تمام می‌کند و دل او را نرم می‌کند؛ یک جنازه‌ای می‌بیند دلش نرم می‌شود، یک عکس شهیدی می‌بیند، مجلس وعظی می‌رود، بیماری را می‌بیند یا یک بیماری برایش پیش می‌آید، هر چی. اینقدر به پر و پای او می‌پیچد يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ؛ تا این که برایش تبیین کند. چه زمانی؟ بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَهُمْ تازه. دقت کنید! وقتی هدایت‌های عمومی‌اش را می‌کند، شروع می‌کند با او کار کردن و مایه‌ی تقوا را برایش تبیین می‌کند. بعد این جاست که اگر شخص ول کرد، خدا هم ول می‌کند.

اگر رها کنید، خدا هم هدایت شما را رها می کند

گفتیم که **اضلال الهی** به معنای ول کردن است. این دو آیه را بیاورید با هم ببینیم، آیه ۱۹ سوره مبارکه مجادله و آیه ۶۷ سوره توبه. **اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ** (۱۹) مجادله دارد که **اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ**؛ چیره شد بر آن‌ها شیطان **فَأَنسَهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ**؛ چه کسی انساء کرد؟ شیطان، وقتی چیره می شود شیطان و حالت ولایت پیدا می کند، ذکر خدا را از یاد این‌ها می برد. **أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ**. سوره مبارکه توبه چه دارد؟

الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُم مِّن بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۶۷).

نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ؛ این‌ها خدا را فراموش کردند و خدا هم این‌ها را فراموش کرد. اصلاً خدا یادش رفت چنین بندهایی دارد دیگر، اصلاً این‌ها را ignore کرد. نه این‌که در رزق و این چیزها یادش رفت، بلکه در هدایت فراموششان کرد. این می شود همان **لِيُضِلَّ** در آیه ۱۱۵ یعنی وقتی خدا ولشان کند، این‌ها **اضلال** می شوند. **وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَهُمْ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُمْ مَّا يَتَّقُونَ**؛ خدا هدایت می کند و ما یتقون را هم برایش تبیین می کند و وقتی نپذیرفت خدا هم رها می کند. خدا هم می داند چه کار بکند و شما در مقام قضاوت این نیستید که حالا خدا درست فهمید این‌جا یا نه! آیا این‌جا درست عمل کرد یا نکرد! در ادامه آیه ۱۱۵ می گوید **إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ**؛ خداوند به همه چیز علیم است؛ می داند دارد چه کار می کند. این علمش هم ناشی از احاطه‌ی **مُلْكِي** اوست بر عالم. عالم در دست اوست. **إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** این علمی نیست که کسی یاد داده باشد، یک علم احاطی است که **قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمُهُ** (طلاق: ۱۲)

زنده و زندگی در لسان قرآن

(۱۱۶): **إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ**؛ این احیاء و اماتة هم همان است که می گویند **يَأْيُهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ** ... (انفال: ۲۴)؛ وقتی دعوت می کنند به سمت

چیزهایی که شما را زنده می کند. وجود **يُحْيِي** و **يُمِيتُ** در این آیه همین است که مُلک آسمان‌ها و زمین مال خداست و احیاء و اماتة هم دست اوست. این که داریم در سوره یس **إِن هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ** (۶۹) **لِيُنذِرَ مَن كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ** (۷۰) قرآن فقط آدم زنده را انذار می دهد، انذار به درد بخورش برای آدم زنده است. پیغمبر منذر است و می ترساند تا چه کسی بترسد؟! آدم باید به یک حیاتی رسیده باشد که این انذارها آدم را بترساند. این که در این جا گفته می شود **يُحْيِي** و **يُمِيتُ** یک حیات‌هایی هم داریم که مخصوص به **حیات اخروی** و دینی شخص است. حیاتی است در مقابل لهو و لعب.

در مقابلات قرآن است که شما خیلی وقت‌ها مفاهیم را می فهمید. سوره عنكبوت آیه ۶۴ را ببینید، از آیه بالا نگاه کنید: **وَلَمَّا سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِمَّا كَانَتْ مَوْتًا** اگر از آن‌ها بپرسی که چه کسی از آسمان آب نازل کرده و زمین را بعد از مرگش زنده کرده است **لَيَقُولَنَّ اللَّهُ قُلِّ الْحَمْدُ لِلَّهِ** حتما می گویند خدا **بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ** (۶۳)؛ این‌ها می گویند ولی نمی فهمند چه دارند می گویند!

دنیای پست دنیای تفاخر و تکاثر است

بعدش می گوید **وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوَ وَ لَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ** (۶۴). **وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا** نه **حَيَاةُ الدُّنْيَا**. فرقی که می دانید چیست، فرق صفت و موصوف است با مضاف و مضاف الیه. **حَيَاةُ الدُّنْيَا**؛ یعنی حیات این دنیا. **الْحَيَاةُ الدُّنْيَا**؛ یعنی حیات پست. این جا اشاره به حیات پست است، ممکن است کسی در همین حیات دنیا، کسی **الْحَيَاةُ الدُّنْيَا** نداشته باشد بلکه یک **حیات اخروی** بکند. اگر **وَمَا هَذِهِ حَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوَ وَ لَعِبٌ**؛ پس همه مشغول لهو و لعباند! این که نیست! بعضی‌ها واقعاً مشغول **لهو و لعب** نیستند، خوردنشان هم عبادت کردن است، خوابیدنشان هم عبادت کردن است. **وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوَ وَ لَعِبٌ**؛ یعنی همه این حیات پست آخرش به این لهو و لعب بر می گردد حتی اگر تفصیلش بدهند به **تفاخر** میانتان و **تکاثر** در اموال و اولاد باز هم به این دو برمی گردد. **وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ** و آن سرای دیگر، زندگی و

حیات مربوط به آن طرف است. این کسانی که دارند واقعاً زندگی می‌کنند، همین الان دارند آخرتی زندگی می‌کنند. همین الان در باطن حیات دنیا دارند زندگی می‌کنند.

این که حضرت علی(ع) در نهج البلاغه می‌فرماید: **إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ هُمُ الَّذِينَ نَظَرُوا إِلَى بَاطِنِ الدُّنْيَا إِذَا نَظَرَ النَّاسُ إِلَى ظَاهِرِهَا؛** یک عده هستند وقتی مردم دارند به ظواهر دنیا دارند نگاه می‌کنند، این‌ها در واقع دارند به باطن دنیا نگاه می‌کنند.

يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ (روم: ۷) معلوم می‌شود که آخرت؛ باطن حیات همین دنیا است، به قرینه‌ی مقابله. این حیات، حیاتی است در مقابل لهو و لعب کردن. بنابراین جا دارد در سوره توبه هم همین را بفرماید؛ چون دارد بحث اضلال را می‌گوید. بعد از این که تبیین‌ها را کرد، اضلال می‌کند و بر همه چیز عالم است و پایه‌ی علمش هم این است که مُلک آسمان‌ها و زمین در دست اوست و اوست که احیاء و اماته می‌کند.

ولایت و نصرت الهی به چه معناست؟

کار به دست اوست و بعد هم **وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ** (۱۱۶) کسی جز او نه ولی است و نه نصیر. فرق ولی و نصیر هم بارها عرض شده است، مختصری این که؛ بچه تا نوزاد است به ولی نیاز دارد چون هیچ‌یک از کارهایش را نمی‌تواند خودش انجام دهد، خودش را کثیف می‌کند و نمی‌تواند خودش را بشوید و نمی‌تواند غذا بخورد و ... این‌جا او **ولی** می‌خواهد که به او برسد و همه‌ی کارهایش را اداره کند. یک کم که بزرگ‌تر شد یک سری از کارهایش را خودش انجام می‌دهد و بعد می‌رود به پشتوانه‌ی پدرش، زن می‌گیرد، این‌جا پدرش می‌شود **نصیر**. بگوید خدایا من یک سری از کارها را خودم انجام می‌دهم و تتمه‌اش را تو انجام بده! حالا لذت آن است که کسی در مقام نصرت قرار نگیرد، و به **مقام ولایت** برسد. به این مقام که می‌رسد می‌گوید: من هیچ چیز ندارم و هیچ کاری را خودم نمی‌توانم انجام دهم.

چگونه می توان تحت ولایت الهی قرار گرفت؟

(۳۸: ۳۰) اگر کسی واقعاً به نیت صادق و نفس صافیه به خدا بگوید که من هیچ کاری نمی توانم انجام دهم، خدا ولایت او را می پذیرد و می شود ولی اش. اگر بگوید خدایا من که دارم درس را می خوانم و راه می روم و بگویم: از من حرکت و از تو برکت، خدا می شود نصیر. خدا می گوید: خودت برو ببینیم چه کار می کنی و ولش می کند و این جا نصیر او می شود، این هم خوب است ولی آن یک چیز دیگر است! **كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ * أَنْ رَاءَهُ اسْتَعْنَىٰ** (علق: ۷-۶)؛ انسان وقتی احساس **استغنا** می کند، **طغیان** می کند؛ مثلاً می گوید: خودم درس را می خوانم، تو کاری کن که من زیاد نخوابم. در این وضعیت دارد از خدا نصرت می طلبد، اما اگر بگوید که من نه بلدم درس بخوانم و نه کار بلدم بکنم و نه می توانم رزق در بیاورم، همه را تو **کفایت** کن تو خودت مرا هل بده و این که چه بخوانم و ذهنم را خودت به سمتی منصرف کن و این را که چه بفهمم از آن را هم تو خودت کفایت کن. من اصلاً بلد نیستم راه بیایم. این بچه ها وقتی خسته می شوند، می نشینند. هی پدر و مادر می گویند بیا و او می آید و همین طور ادامه دارد، اما اگر بنشیند و بگوید من دیگر نمی توانم بیایم، آن موقع بغلش می کنند و آن موقع سرعت حرکتش، سرعت حرکت پدر می شود و نه سرعت خودش. (۱۴: ۳۳)

اگر کسی این گونه به خدا مضطرب شود که اگر روی هیکل من حساب کردی، ما که بلد نیستیم حرکت کنیم! اگر تو روی من حساب کردی که من همه ی پارامترها را می توانم بسنجم - در حالی که خیلی هایش اصلاً در زاویه ی دید من نیست - و بهترینش را **انتخاب** کنم، من که بلد نیستم! واقعاً هم آدم بلد نیست، اگر آدم توجه کند به ولایت می رسد. این که توجه کند که من در میان این همه شغل کدام یک را انتخاب کنم؟ از میان هزاران راهی که می توانم بروم تا به نتیجه برسم، من ۴ راهش را می فهمم. این کسی که **وَيَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ** (طلاق: ۳)؛ رزقها را بدون حساب می دهد، هزاران راه دارد، میان برهایی دارد که طرف اصلاً نمی تواند محاسبه کند. حالا قلب چه کسی متمایل بشود که این کار را انجام بدهد که بعدش این طوری بشود و ... اینها را ما که بلد نیستیم. **لِذَا وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ**؛ اگر خدا را کنار بگذاری، هیچ ولی و نصیری نیست.

عبارت من دون الله هم بارها توضیح دادیم که منظور زمانی است که شما خدا را بگذاری کنار. می‌پرسی استنصار از اهل بیت اشکال دارد؟ نه! آن من دون الله نیست. اگر واقعاً این قضیه برای او غیر خداست، دارد می‌گوید خدایا اگر کاری نمی‌کنی برو کنار بگذار حداقل حضرت ابوالفضل کاری بکنند! او مشرک است. اما این که من دون الله کسی بخواهد ولی و نصیری بطلبد، کسی وجود ندارد و کسی در این عالم غیر از خدا کاره‌ای نیست. شرح بعد از متن هم **وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَهُمْ** را که می‌گوید و گفتیم با **وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا** (اسراء: ۱۵) متفاوت است.

خداست که توبه می‌کند

(۱۱۷): **لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ**. تاب یعنی رَجَع. یکی از اصول کلی **توبه** این‌جاست. بحث توبه در دو جا

سلطان بحث است، یکی این‌جا و از یک زاویه‌ای است و یکی هم در سوره نساء است که می‌گوید:

إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (۱۷) **وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْإِنَّ وَالَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارًا أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا** (۱۸)

در این‌جا داریم که **لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ**؛ اول این‌جا که خدا

توبه می‌کند، نه این‌جا که بنده توبه می‌کند. خدا **رجوع** می‌کند و یک **انتباهی** ایجاد می‌کند، در او گرایشی ایجاد

می‌کند. خداست که به طرف متمایل می‌شود. سرچی؟ ما نمی‌دانیم، یک دعای خیر والدینی پشت سرش است،

یک صدقه‌ی مقبولی داده است و ... یک شیرین‌کاری کرده و ما نمی‌دانیم. خدا رجوع می‌کند، و به همه هم

رجوع می‌کند و این همان **يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ** است. این رجوع هم بدون گناه است. این یکی از شواهدی است

که تاب الله و توبه‌ی خدا به معنای گناهکار بودن طرف نیست. هم قرینه‌ی خارجی دارد زیرا **تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ**

به نبی توبه کرده است و هم قرینه‌ی داخلی دارد که می‌گوید به این آدم خوب‌ها. این‌ها گناه نکردند که در **الَّذِينَ**

اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ؛ ساعت عسرت پیغمبر را تبعیت کرده‌اند، این‌که از احسن اعمالشان است و خلافی نکرده‌اند!

توبه الهی < بیداری و حرکت

این‌که دارد **لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَيَّ**، «تَابَ عَلَيَّ»؛ یعنی که خدا توبه می‌کند، انتباه ایجاد می‌کند و **يَقْظَهُ** ایجاد می‌کند، من باب این است که **وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ** (نحل: ۵۳)؛ هر نعمتی بخواهیم بگوییم، ته آن به خدا می‌رسد و از خدا ناشی می‌شود؛ این‌که در دل آدم یک چیزی ایجاد شود؛ مثلاً یک میلی به عبادت پیدا شود، این توبه خدا است. این هم لزوماً مبتنی به گناهی نیست بلکه خدا در او شوقی پدید می‌آورد که عبادت کند. داریم الهی **لَمْ يَكُنْ لِي حَوْلٌ فَانْتَقِلَ** به **عَنْ مَعْصِيَتِكَ** آلا فی وقتٍ **أَيَقُظْتَنِي** **لِمَحَبَّتِكَ** **وَكَمَا أَرَدْتَ** **أَنْ أَكُونَ كُنْتُ**؛ خدایا من زورش را ندارم که بلند شوم و یک کاری بکنم، از معصیت تو خودم را خلاص بکنم، مگر در وقتی که **أَيَقُظْتَنِي**؛ تو مرا بیدار کنی **وَكَمَا أَرَدْتَ** **أَنْ أَكُونَ كُنْتُ**؛ و آن‌طور که تو می‌خواهی من باشم، بشوم. اگر روی من حساب کردی که من زورش را ندارم و تو باید یک یقظه‌هایی ایجاد بکنی و خدا این را برای همه ایجاد می‌کند؛ مثلاً توی یک مجلس روضه، با دیدن عکس یک شهید، و یا دیدن یک جنازه، مردن پدر و مادر و می‌بینی یک دفعه در طرف یک انتباهی ایجاد می‌کند، ولی این کافی نیست. برای همین است که بعدش داریم **ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ** (۱۱۸)؛ یعنی یک حرکت دیگر لازم دارد.

شرایط سخت تبوک در رویاروی با ابر قدرت عالم

(۱۱۷): **لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ**؛ این مهاجرین و انصاری که تبع پیغمبر بودند در آن لحظات سخت، که همان تبوک است. اصلاً همین عبارت نشان می‌دهد که فضا، فضای مه آلودی بوده و ساعت سختی بوده است برای مؤمنین که بخواهند انتخاب کنند تبوک را. دنیا زدگی در اوج؛ چون سوره توبه از سوره‌های آخر است؛ بعد از فتح مکه و غنایم فراوان جنگ حنین، بلند شویم برویم در

مرزهای روم، با ابرقدرت عالم مبارزه کنیم! در فصلی که محصولات سال پیش تمام شده و محصولات جدید هم در نیامده و وقت چیدن نرسیده است. یک عده گروه مخلفین از منافقین هم مانده‌اند - و این خودش یک تضعیف روحیه است - یک عده هم بهانه آوردند و بعضی هم که بهانه نیاوردند بدون زاد رفتند و اینقدر هم اسب و شتر نداشتند، در روایت داریم که هر اسب را ۱۰ نفر نوبتی سوار می‌شدند و بقیه را پای پیاده می‌رفتند؛ یعنی سرعت لشکر سرعت پای پیاده بود و این خسته‌کننده است. چند ماه بایستی مسافرت می‌کردند تا به آنجا برسند و با ابر قدرت عالم مبارزه کنند. این می‌شود سَاعَةَ الْعُسْرَةِ؛ لحظه سخت! و کسانی که دور پیغمبر را در این لحظات گرفتند و این خیلی مهم است.

سوره مبارکه فتح، آیه ۴: ص ۵۱۱ را بیاورید: این کسانی که برای حدیبیه می‌رفتند، بدون شمشیر می‌رفتند و هی به این‌ها می‌گفتند خر نشوید و اینجوری نروید ها! در آیه ۴ دارد که: هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا *

نزول آرامش الهی در شرایط سخت

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ؛ او کسی است که آرامش ایجاد می‌کند، در قرآن دارد که وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ (انفال: ۱۱)؛ قلب این‌ها را می‌گیرد لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ دقت بکنید! طرف مؤمن است ولی هنوز اضطراب دارد. أَنْزَلَ السَّكِينَةَ؛ خدا به او آرامش می‌دهد لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ؛ و در همین آرامش، ایمانش رشد می‌کند. کسانی که جنگ و موشک باران یادشان است، می‌دانند. مردم زیر باران موشک‌ها أَنْزَلَ السَّكِينَةَ آرام بودند! چه کسی قلب این‌ها را نگه داشته بود؟ موشک می‌زدند و ما می‌خندیدیم! باورتان نمی‌شود. کی دل این مردم را گرفته بود؟ وَرَبَّطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبَّنَا رَبَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ (کهف: ۱۴) یعنی همین؛ ما قلبشان را گرفته بودیم زمانی که بلند شدند و گفتند رب ما خدای آسمان‌ها و زمین است. قلبشان را گرفته بودیم و گرنه قلبشان می‌ترکید اگر می‌خواستند این حرف را بزنند. این می‌شود سکینه و آرامشی که خدا در

توبه‌ی به سوی مؤمنین در ساعه عسره به وجود می‌آورد، این در ساعت عسرت هم مهم است. سوره مبارکه حدید: ص ۵۳۸ را بیاورید. کارها هر کدام در زمان خودشان، یک ارزشی دارند.

وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا وَكَلَّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۱۰)

در شرایط سخت کار کردن، اجر دیگری دارد

وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ؛ چرا در راه خدا انفاق نمی‌کنید، در حالی که میراث آسمان‌ها و زمین از آن خداست. (۲۶: ۴۷) یک نگاهی امیرالمؤمنین دارد در نامه ۳۱ دارد که خیلی عجیب است. می‌گوید: وَإِذَا وَجِدْتَهُ مِنْ أَهْلِ الْفَاقَةِ مَنْ يَحْمِلُ لَكَ زَادَكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَيُؤْفِكُ بِهٍ غَدًا حَيْثُ تَحْتَاجُ إِلَيْهِ فَأَعْتَنِمُهُ وَحَمَلُهُ إِيَّاهُ؛ این اموال، باری روی کول توست. تو در کوه‌نوردی که می‌خواهی انجام دهی، باید سبک بار باشی. کوله پشتی‌ات را بده دیگران برایت بیاورند و قله به تو پس بدهند؛ یعنی این مال‌ها را به فقیر و اهل فاقه بده و بعد می‌گوید: وَكَثِيرٌ مِنْ تَزْوِيدِهِ وَأَنْتَ قَادِرٌ عَلَيْهِ؛ تازه هر چه می‌توانی بتکان و بده آدم‌ها برایت تا **قیامت** بیاورند، این‌گونه که تو نمی‌توانی به قله بروی. اصلاً یک نگاه دیگر است! (۳۳: ۴۸) می‌گوید چرا هزینه نمی‌کنید؟! لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ؛ بعد از این که آب‌ها از آسیاب افتاد نگو من هم می‌آیم وَقَاتَلَ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا؛ مساوی نیستند از شما، کسانی که انفاق می‌کنند قبل از فتح و پیکار می‌کنند قبل از فتح مکه با آن‌هایی که بعد از فتح انفاق و جنگ می‌کنند. کسانی که قبل از صلح حدیبیه با پیغمبرند، فرق دارند با کسانی که بعد از **يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا** انفاق می‌کنند و چون این‌ها می‌آیند جنگ، بقیه هم می‌آیند. **وَكَلَّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَى**؛ هر دو هم خوب است، نمی‌خواهد بگوید یکی بد است ولی این، آن نمی‌شود! **وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ**؛ و خدا به آن‌چه می‌کنید خبیر است. این‌جا یک درجه‌اش خیلی زیاد است. مثلاً وقتی می‌گویند این درجه‌ی بهشت و درجه‌ی بعدی، نگویند خوب اشکال ندارد می‌رویم درجه‌ی

بعدی بهشت حالا، این فواصل درجه‌ها خیلی با هم زیاد است! **وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ** (آل عمران: ۱۳۳) است. وقتی می‌گویی: اشکالی ندارد، من می‌روم یک درجه پایین‌تر؛ یعنی خیلی پایین می‌روی!

توبه خدا؛ توجه ویژه الهی

(۱۱۷): **لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ**؛ خدا به این‌ها توبه کرد و بعد یک عده از این‌ها و نه همه‌شان، نزدیک بود قلبشان منحرف شود در حالی که در عمل هم هیچ کوتاهی نکردند. این یک عده خاص است. خدا باید توبه‌ی ویژه می‌کرد به این‌ها. آن گرایش عمومی که خدا در مؤمنین می‌گذارد یک حرفی است و این توجه ویژه چیز دیگری است. می‌خواهم شما دقت کنید که در این‌جا چهار توبه وجود دارد:

۱- یک گرایش کلی است که خدا به مؤمنین دارد، که خدا در قلب مؤمن سکینه می‌اندازد و او را حرکت می‌دهد ۲- یک توبه نسبت به یک فریقی از این‌ها (مهاجرین و انصار) **مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ**؛ که نزدیک بود دلشان و گرایش‌اتشان منحرف شود و کار بدی نکردند و مشمول غفران نیستند و به همین دلیل غفور رحیم ندارد بلکه دارد **إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ**. طرف یک لحظه نشسته می‌گوید بروم یا نروم؟ ... نه برم! این همان جایی است که در بروم و نروم‌ها، خدا یک توبه‌ی دیگر می‌کند **ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ**؛ به آن‌هایی که گرایش‌شان داشت منحرف می‌شد. این‌ها یک هل دیگر هم احتیاج دارند. این توبه، بدون درد و خونریزی است چون بعد یک مدل دیگر هم می‌گوید. این‌جا چون کار بدی نکردند، لیتوبوا ندارد. آمد که قلب این طرف و آن طرف برود، خدا قلب را گرفت! و طرف را حرکت داد.

۳- ولی در نوع بعدی‌اش درد و خونریزی دارد و دیگر می‌افتند در یک سنت الهی. حالا یک عده دیگر (۳ نفر به‌خصوص) هستند که این‌ها وقتی برگشتند با دستور پیغمبر **يَعْتَدِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَدِرُوا** (۹۴) که شما عذرخواهی این‌ها را نپذیرید و شما مؤمنین جامعه آن‌ها را بایکوت کنید که برای چه شما جنگ نیامدید؟ آیا اعمی و اعرج بودید؟ که مفصل در جلسات پیش گفته شد.

عذاب‌ها و سختی‌ها تحت مهندسی رحمت الهی است

همین دستور بایکوت، جلوه‌ای از **رحمت الهی** است و در این آیه مشخص می‌شود. جلوه‌ای از رحمت خدا همین عذاب‌ها و چلاندن‌های دنیوی است. عذاب دنیوی هم در دست مهندسی رحمت خداوند است. شما این آیه را بیاورید، سوره مبارکه سجده آیه ۲۱: ص ۴۱۷: **وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَذْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ** (۲۱) با دو تأکید (لام و نون تأکید ثقیله) دارد **وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَذْنَىٰ**؛ که ما حتماً از این عذاب ادنی و پست؛ یعنی عذاب دنیا به طرف می‌چشانیم **دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ**؛ به غیر از آن عذاب اکبر و آن دنیا. **لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ**؛ چون عذاب اکبر دیگر بازگشت ندارد. ما عذاب دنیوی می‌چشانیم و این خودش جلوه‌ای از رجوع و توبه‌ی خدا هست. بستگی دارد که طرف همین توبه را بگیرد یا نگیرد! شما فکر کردید که توبه‌ی خداوند به انسان باید فقط این‌گونه باشد که در انسان یک شوق عبادت به وجود آورد؟! این یک جلوه‌اش است ولی جلوه‌های دیگری می‌شود با درد و خونریزی، طرف منحرف شده و باید برگردد. سوره یونس آیه ۲۲: ص ۲۱۱ را بیاورید، چون این آیه نمونه‌ی این آیه است و یک داستان تپیکال است و برای همه هم اتفاق می‌افتد:

احاطه سختی‌ها؛ جلوه‌های توبه الهی

هُوَ الَّذِي يُسِيرُكُم فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ وَجَرَيْنَ بِهِم بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِن لَّا أَنْجَيْتَنَا مِنْ هَٰذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ (۲۲) **فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَنْبُغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ ...** (۲۳)

هُوَ الَّذِي يُسِيرُكُم فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ؛ خدا کسی است که شما را در بر و بحر سیر می‌دهد **حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ**؛ وقتی نشستید در کشتی **وَجَرَيْنَ بِهِم بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ**؛ می‌بینید که بادهای موافق دارد می‌آید، بعد تو خرکیف می‌شوی، فرح می‌شوی به جای این‌که شاکر و ذاکر شوی **وَفَرِحُوا بِهَا**؛ اینجوری که می‌شوی **جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ**؛ تندباد می‌آید **وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ**؛ و حالا موج هم از همه طرف می‌آید **وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ**؛ و یقین می‌کند که دیگر محاط شد، یقین می‌کند که دیگر دستش به هیچ‌جا بند نیست و همه‌ی اسباب هم از او قطع

شد، این جلوه‌ای از توبه‌ی خدا است. این ماجرای فُلك یک جایی برای آدم اتفاق می‌افتد، یا در هواپیما، یا پشت در اتاق عمل که می‌فهمد دیگر کار از دست من و دکتر و همه خارج شد و یقین می‌کند که محاط شد و دیگر نه روی پست کسی و نه پول کسی و نه روی هیکل هیچ کس نمی‌تواند دیگر حساب کند و می‌فهمد که کار به دست خداست. به این **یقین** می‌رسد و **مضطرّ** می‌شود و مضطرّ هم امن یجیب نمی‌خواند. کسی که دارد غرق می‌شود، امن یجیب نمی‌خواند! این جمله‌ی عالمانه‌ی خوبی است، ولی مضطرّ فقط داد می‌زند. اگر کسی بتواند امن یجیب بخواند، معلوم است که هنوز مضطرّ نشده است. **أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ** (نمل: ۶۲)؛ چه کسی است که جواب مضطرّ را می‌دهد؟ سؤالی است که جوابش معلوم است، اما مضطرّ داد و ناله می‌زند. کسی که مضطر می‌شود باید به حمل شایع مضطر بشود! یعنی واقعاً مضطر بشود، نه به حمل اولی!

این احاطه شدن، توبه‌ی خدا است که شخص متوجه شود و او هم خدا را می‌خواند و خدا هم بر این اخلاص او صخه می‌گذارد **دَعَاُ اللَّهِ مَخْلَصِينَ لَهُ الدِّينَ**؛ و می‌گوید **لئن أنجيتنا من هاذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ**؛ اگر از این مهلکه خلاص شوم، قطعاً از شاکرین خواهم بود. حالا ممکن است یک عده‌ای این را بگیرند و برخی دیگر نگیرند و می‌شود **فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ**؛ وقتی خدا نجاتش می‌دهد، انگار نه انگار که در خانه خدا را این جور می‌زدا! این یکی از مهم‌ترین **براهین خدایابی** است نه خدانشناسی. برخی می‌گویند که شما از روی تلقین می‌گویید خدا. خب من این همه چیز دیگر هم به خودم تلقین کردم، چرا در آن لحظه این‌ها را نمی‌گویم؟ این همه علوم به خودم تلقین کرده‌ام ولی فقط می‌گویم خدا. این را دیدید؟

حرکت تدریجی خداوند برای هدایت و اضلال

این بخش سوره توبه هم همین طور است، مال کسانی که تخلف کردند. سه نفر بخصوص بودند و همه هم این‌ها را می‌شناختند **وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا** و به همین دلیل با ال آمده است. ببینید نمی‌گوید علی الثلثه الذین تخلّفوا، می‌گوید **خَلَفُوا**. باز هم باب تفعیل است. این که قرآن پر است از باب تفعیل، به خاطر این تدریجی

بودن آن است. خدا این‌ها را تخلیف کرد؛ یعنی خرد خرد آن‌ها را عقب زد، تا این‌ها تخلف کردند. تخلف، مطاوعه‌ی این تخلیف است. خدا طرف را یواش یواش پس می‌زند.

در سوره توبه می‌گوید: **وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَلَآكِن كَرِهَ اللَّهُ انبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ أَفَعَدُّوا مَعَ**

الْقَعْدِينَ (۴۶)

وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً؛ این‌ها اگر می‌خواستند خارج شوند، یک عُدّه و زاد و توشه‌ای آماده می‌کردند پس معلوم می‌شود اراده‌ی خروج ندارند. بعد خدا می‌رود تو ریشه‌ی این **وَلَآكِن كَرِهَ اللَّهُ انبِعَاثَهُمْ؛** اصلاً خدا از انبعاث این‌ها بدش می‌آید. از این‌که تو بخواهی دین را یاری کنی، خوشش نمی‌آید و باز دوباره باب تفعیل **فَثَبَّطَهُمْ؛** یعنی خرد خرد به این‌ها می‌گوید بتمرگ! و مانعشان می‌شود. این باب تفعیل که در قرآن پر است؛ یعنی این‌که فکر نکنید این اتفاق‌ها یک‌دفعه و دفعی می‌افتد. نفس خرده خرده، **تطمیع** می‌کند و شیطان خرده خرده **تسویل** می‌کند. این طور نیست که حجت‌ها بر آدم تمام نشود. این قدر خدا با آدم کار می‌کند تا این‌که یک جایی آدم می‌برد. خرده خرده مانع می‌شود **وَقِيلَ أَفَعَدُّوا مَعَ الْقَعْدِينَ؛** و می‌گوید تو با همان نشستگان بمان. آن‌جا هم اگر آن‌ها تخلف کردند، **وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا؛** خدا است که تخلیف کرده است. این‌طور نیست که به اختیار خودت نرفتی، بلکه نگهت داشتند که نروی. تو تصمیم نگرفتی که نروی جبهه، بلکه نگهت داشتند و گفتند که نمی‌خواهیم تو دین ما را یاری کنیم.

توفیق رفیقی است که به هر کس ندهندش

به هر حال **توفیق** همه چیز را که به آدم نمی‌دهد. در قرآن دارد که **وَمَا كُنْتَ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا (کهف: ۵۱)؛** اصلاً گمراه را بازوی خودم قرار نمی‌دهم. در داستان عبدالله بن حر جعفی هم همین رخ داد که امام حسین رفت و دعوتش کرد و او هی می‌گفت نمی‌آیم ولی اسب می‌دهم. حضرت گفتند: نه! خودت بیا و بعد حضرت رفتند بیرون. گفت من که گفتم اسب می‌دهم، حضرت فرمود من خودت را می‌خواهم و بعد این آیه را می‌خوانند: **وَمَا كُنْتَ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا؛** ما کسی نیستیم که گمراه را بخواهیم بازوی خودمان قرار بدهیم! امکانات مالیات را

نمی‌خواستیم، خودت را می‌خواستیم. خودِ انسان از همه چیز مهم‌تر است، نه امکانات مالی‌اش! تازه امکانات مالی‌اش را **إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ** (مائده: ۲۷)؛ از متقین قبول می‌کند. برای همین است که امیرالمؤمنین می‌گوید که خسارت‌بارترین حالت این است که طرف در راه غیر خدا برود **إِنَّ أَعْظَمَ الْحَسَرَاتِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، حَسْرَةُ رَجُلٍ كَسَبَ مَالاً فِي غَيْرِ طَاعَةِ اللَّهِ**؛ بزرگترین حسرت‌ها در روز قیامت مربوط به کسی است که مالی را در غیر طاعت خدا به دست آورده و می‌میرد **فَوَرِثَهُ رَجُلٌ فَأَنْفَقَهُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ**؛ و مردی آن را ارث می‌برد که آن را در راه خدا انفاق می‌کند. **فَدَخَلَ بِهِ الْجَنَّةَ وَدَخَلَ الْاَوَّلُ بِهِ النَّارَ**؛ پس او وارد بهشت می‌شود و اولی با این مالی که خودش را پاره کرد تا در آورد وارد جهنم می‌شود! این خیلی سوختن دارد که آدم خودش را پاره کند برای ورثه و بعد یک ورثه‌ی مشدی پیدا شد که با این پول رفت کار فرهنگی کرد و زد به کار خیر و رفت بهشت و خودش رفت جهنم. آن وقت آن‌جا دیدنی است! چون خدا از متقین قبول می‌کند.

وقتی خدا حلقه محاصره را تنگ می‌کند!

(۱۱۹): وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا چه چیزی؟ همان **تَابَ** اول. **تَابَ عَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا**؛ خدا گرایشی به این‌ها نشان داد. این **گرایش** در چه بستری نشان داده شد؟ **حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحَّبَتْ**؛ زمین به تمام فراخی بر این‌ها تنگ شد، خدا **حلقه‌ی محاصره** را از بیرون به این‌ها تنگ کرد. مؤمنین این‌ها را تحویل نمی‌گرفتند و این‌ها را **بایکوت** کردند، زن و بچه‌شان تحویلشان نگرفتند. گفتند می‌رویم بیرون شهر. همان کسی که **مقلَّب القلوب** است، حلقه‌ی محاصره را از درون هم می‌تواند تنگ کند. **وَضَاقَتْ عَلَيْهِمُ أَنْفُسُهُمْ**؛ از درون هم تنگ شدند. می‌خواستند فرار کنند اما از خودشان که نمی‌توانستند **فرار** کنند! **وَوَظَنُوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ**؛ این همان نقطه‌ای است که باید از آن می‌زدند بیرون، فهمیدند که **پناهگاهی** جز خدا ندارند. این همان **ثُمَّ دَعَا** **اللَّهُ مَخْلَصِينَ لَهُ** است. این یک گرایش باید انجام می‌شد ولی این گرایش را همه نمی‌توانند استفاده کنند همان طور که در سوره یونس دیدیم. به همین دلیل یک هل دیگر و گرایش دیگری نیز نیاز دارد. **ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمُ**

لِيَتُوبُوا؛ خدا باید یک بازگشت دیگر به این‌ها بکند که به توبه بکشد و این‌ها توبه کنند. حالا که توبه کردند، من می‌پذیرم إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ. مادر و پدرها هم اینطوری‌اند.

پس ۴ توبه شد ۱- گرایش لعلهم يرجعون؛ خیلی‌ها این گرایش برایشان ایجاد می‌شود، ولی بر نمی‌گردند. به خدا می‌رسند ولی باز ول می‌کنند! ۲- این‌جا یک هل دیگر لازم دارد که وقتی به این‌جا رسید واقعاً توبه بکند. ثم تاب عليهم ليتوبوا ۳- بعد خدا توبه را می‌پذیرد. وقتی والدین با بچه‌هایشان قهر می‌کنند، اول مامان‌ها می‌روند آشتی می‌کنند ولی مدل آشتی‌شان این نیست که معذرت می‌خواهم و آشتی! می‌گویند از کارت پشیمان نیستی؟ می‌گوید نه! و دوباره می‌گوید که فکر نمی‌کنی که کار اشتباه کردی؟ و بهر حال اول مامان دارد یک توبه می‌کند؛ یعنی گرایش و واکنشی نشان می‌دهد حتی ممکن است به پدر بگوید تو برو بهش بگو که از مامان معذرت خواهی کند. خدا خیلی بیش از آن‌چه ما او را دوست داریم، ما را دوست دارد. لذا خود خدا زودتر توبه می‌کند تا گرایشی در ما ایجاد شود. در متن عذاب‌های خدا هم رحمت وجود دارد و عذاب بی‌فایده نیست. وقتی آدم مضطرب شد، می‌رود به سمت خدا ولی اگر این گرایش برای انسان بماند!

این‌که تیرش این است وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَهُمْ حَتَّىٰ يَبَيِّنَ لَهُم مَّا يَتَّقُونَ (۱۱۵) و از این‌ها به عنوان سرفصل یاد می‌کند. این دو آیه سلطان بحث توبه است که چه جوری خدا در متن عذاب‌ها رحمت ایجاد می‌کند!

(۱۱۹): يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ بعد می‌گوید: گر شما می‌خواهید جمعی تشکیل

بدهید، با صادقین تشکیل بدهید.

صلوات!